

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهار صد و پنجاه و هفتم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۳ گنج حضور، بخش اول

اصل و سرچشمه خوشی آن است آن
زود تجری تحتهاالأنهار خوان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۵۵

اصل و سرچشمه همه خوشی‌ها، خود زندگی و مرکز عدم است. پس بی‌درنگ برو و این مضمون را از این آیه قرآن بخوان که می‌فرماید: «و از زیر آن، نهرها روان است.» [به بیانی نهر روان فضای گشوده‌شده، همین لحظه از فاصله بین فکرهای ما، می‌گذرد ولی ما از آن استفاده نمی‌کنیم.]

قرآن کریم، سوره بروج (۸۵)، آیه ۱۱

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ.»

«برای کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند [یعنی فضا را گشوده‌اند، به خدا متصل شده‌اند و برحسب خرد زندگی عمل می‌کنند] بهشت‌هایی است که در آن نهرها جاری است و آن کامیابی بزرگی است.»

[بهشت همین فضای گشوده‌شده و ذهن بدون من است و رسیدن به این مقام که در دسترس همگان است، یک کامیابی بزرگی می‌باشد].

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای ذودلال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

—ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن، خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

نکته ۱: ناموس بدلی من ذهنی، چیزی است که باعث می شود، ما واکنش نشان دهیم و واکنش نشان دادن باعث می شود، آب هشیاری حضور در ما کم شود.

نکته ۲: واهمانش یعنی این لحظه، ما می توانیم تصمیم بگیریم، آن چه را که ذهن نشان می دهد، مهم ندانیم و آن را به مرکزمان راه ندهیم.

نکته ۳: این لحظه می توانیم، به دو صورت عمل کنیم، یا آن چیزی که ذهنمان نشان می دهد را به مرکزمان بیاوریم و عقل آن چیز را داشته باشیم و یا فضا را باز کنیم و عقل خدا را داشته باشیم. اگر متوجه شدیم، عقل خدا که تمام کائنات را اداره می کند، برای ما هم خوب است، دیگر باید عقل من ذهنی را رها کنیم.

نکته ۴: ما با من ذهنی فکر می کنیم، اگر از وضعیتی که داریم، به وضعیتی در آینده برسیم، شرایطمان درست می شود، در نتیجه مدام عجله می کنیم، ولی چون الآن نمی توانیم به آن جا برسیم، بین این وضعیتی که داریم و آن جایی که می خواهیم برسیم، یک فاصله ایجاد می شود که این فاصله، شکاف استرس است. ما باید بدانیم در حقیقت «قضا و کُن فکان» الهی است که وضعیت ما را درست می کند، بنابراین باید صبر داشته باشیم.

«قصه رُستن خَرُوب در گوشهٔ مسجدِ اقصی و غمگین شدنِ سلیمان علیه‌السلام از آن، چون به سخن آمد با او و خاصیت و نامِ خود بگفت»

پس سلیمان دید اندر گوشه‌ای
نوگیاهی رُسته همچون خوشه‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۳

سلیمان دید که در گوشه‌ای از مسجدش، گیاه جدیدی روییده که مثل خوشهٔ انگور است. [به بیانی سلیمان که نماد انسان است، پس از ورود به این جهان، در مسجد، فضای بی‌نهایت درونش، گیاه من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را دید که رشد کرده‌است.]

نکته ۱: همه ما انسان‌ها قوه زنده شدن به زندگی را داریم، بنابراین باید از این قوه، بالفعل استفاده کنیم.

نکته ۲: با توجه به این ابیات می‌توانیم به‌عنوان حضور ناظر، خود را شناسایی کنیم که کی از جنس زندگی و در حال سر و سامان بخشیدن به امور زندگی هستیم و کی از جنس من‌ذهنی و در حال پخش درد و خراب‌کاری.

دید بس نادر گیاهی سبز و تر
می رُبود آن سبزی اش نور از بصر

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۴

—نادر گیاه: در این جا یعنی گیاه عجیب

[سلیمان] دید گیاهی بسیار عجیب و غریب و نادر، سرسبز و باطراوت رویده است. آن گیاه به قدری زیبا و سبز بود که چشم را خیره می کرد. [در حقیقت گیاه همانیدگی، سبزی و زیبایی اش را از ما می گیرد، اما چنان چشم ما را خیره می کند که شوق پیدا می کنیم، انرژی زنده خود را به آن داده و آن را در مرکزمان قرار دهیم.]

پس سلامش کرد در حال آن حشیش
او جوابش گفت و بشگفت از خوشیش

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۵

—حشیش: گیاه خشک، علف

آن گیاه در همان لحظه به سلیمان سلام کرد و سلیمان جواب سلام او را داد و گیاه از پاسخ سلیمان، شگفت زده گشت و از شدت خوشحالی شکفت. [به بیانی وقتی انسان به عنوان امتداد خدا، جواب سلام گیاه همانندگی‌ها را می‌دهد، یعنی به آن همانندگی توجه می‌کند و آن را در مرکزش قرار می‌دهد، آن گیاه متعجب شده و خوشحال و شکوفا می‌گردد. توجه انسان سبب می‌شود، همانندگی در مرکزش ریشه بزند و رشد کند.]

گفت: نامت چیست؟ برگو بی دهان
گفت: خَرُوب است ای شاه جهان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۶

سلیمان یا انسان گفت: ای گیاه نورسُته، ای من ذهنی، با زبان حال، از درون و از طریق هشیاری، به من بگو که نام تو چیست؟ گیاه من ذهنی گفت: ای شاه جهان نام من خَرُوب است.

نکته: وقتی فضا را باز کنیم، در فضای گشوده شده، متوجه تخریب من ذهنی می شویم.

گفت: اندر تو چه خاصیت بود؟
گفت: من رُستَم، مکان ویران شود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۷

سلیمان گفت: خاصیت تو چیست؟ من ذهنی خروَب گفتم: من در هر جا که برویم آن مکان ویران می‌شود. [به بیانی وقتی من ذهنی رشد می‌کند جسم، فکر و همه چیز ما را خراب می‌کند.]

نکته ۱: ما نمی‌توانیم جلوی جنگ را بگیریم، زیرا عامل ایجاد جنگ، من ذهنی خروَب است که همه جا را ویران می‌کند. اگر طبق طرح خداوند با عشق عمل می‌کردیم و پدر و مادر عشقی داشتیم، که نمی‌گذاشتند من ذهنی خیلی زیاد رشد کند، این همه خرابی به بار نمی‌آورد.

نکته ۲: من ذهنی خروَب به جز ایجاد جنگ، در حال تخریب تمام زیبایی‌ها و نعمت‌های جهان است.

من که خَرُوبِم، خرابِ منزلَم
 هادمِ بنیادِ این آب و گِلَم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۸

-خَرُوب: گیاه خَرُنُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.
 -هادم: ویران‌کننده، نابودکننده

من خَرُوب نام دارم و زندگی این خاصیت را در من گذاشته، که باعث ویرانی اماکن و منازل می‌شوم. من ویران‌کننده‌ی اساس و بنیان این آب و گِل هستم. [آب و گل نماد جسم ما نیز هست که من ذهنی باعث خراب شدن آن می‌شود.]

نکته: مولانا به ما این پیغام را می‌دهد که ما امتداد خدا هستیم و وقتی به این جهان می‌آییم، باید هشیارانه فضا را باز کرده و گلستان درست کنیم، ما باید با آهنگ زندگی برقصیم و با من ذهنی خودمان، فکر و عمل نکنیم و گرنه من ذهنی خروب، همه چیزمان را ویران می‌کند.

پس سلیمان آن زمان دانست زود
که اجل آمد، سفر خواهد نمود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۹

سلیمان در همان لحظه دریافت که [فرصتش برای حفظ مسجدش، فضای گشوده‌شده درونش، از آفات من‌ذهنی، محدود است.] به‌زودی اجلش فرامی‌رسد، و او جسمش را ترک کرده، به آن جهان سفر خواهد کرد.

گفت: تا من هستم، این مسجد یقین
در خلل ناید ز آفاتِ زمین

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۰

سلیمان گفت: تا زمانی که من در این جهان هستم و در قید حیاتم، این مسجد که نماد فضای گشوده‌شده درون و محل اتصال من با خداوند است، دچار حوادث نخواهد شد. من فضا را نمی‌بندم، واکنش نشان نمی‌دهم و نمی‌گذارم، به این مسجد ضرر و آسیب برسد.

نکته ۱: مسجد اقصی نماد همین فضای گشوده‌شده است که در درون هر کسی باز می‌شود.
نکته ۲: اصل عبادت، اتصال هشیارانه با خداوند است. با من ذهنی نمی‌شود خدا را عبادت کرد، بلکه درحقیقت ما در همین فضای گشوده‌شده، می‌توانیم خدا را عبادت کنیم.
نکته ۳: باید از خودمان سؤال کنیم، آیا ما حافظ مسجد درونمان، فضای گشوده‌شده، هستیم یا نه؟

تا که من باشم، وجود من بود
مسجد اقصی مُخَلَّل کی شود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۱

-مُخَلَّل: دارای رخنه و شکاف

تا من هستم و جسماً در این جهان وجود دارم، مسجد اقصی چگونه ممکن است، آسیبی ببیند؟ [یعنی محال است بگذارم، فضای گشوده‌شده درونم بسته شود].

پس که هَدَمَ مسجدِ ما بی گمان
نَبُودَ إِلَّا بَعْدَ مَرگِ ما، بَدان

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۲

—هَدَمَ: ویران کردن، ویرانی

یقین بدان که انهدام و خراب شدن مسجد ما نیز، جز پس از مرگ ما، رخ نخواهد داد. [نمی شود که ما زنده به زندگی باشیم و مسجد فضای گشوده شده ما، دچار آسیب شود.]

مسجد است آن دل که جسمش ساجد است
یارِ بدِ خَرُوبِ هر جا مسجدست

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳

[مولانا می گوید:] مسجد، دل انسانی است که برحسب هشیاری جسمی، فکر و عمل نمی کند، از سخن گویی ارتفاع نمی گیرد، به صورت یک باشنده ذهنی هیجانی بالا نمی آید، فضای درونش گشوده شده، هر لحظه ذهنش به مرکزش راه نمی یابد و همواره دستورات فضای گشوده شده و زندگی را اجرا می کند. حال یار و همنشین نااهل ویران کننده هر مسجدی است. [یعنی من ذهنی خود انسان و یا من های ذهنی دیگران، باعث بسته شدن فضای گشوده شده درونش می شوند.]

یارِ بد چون رُست در تو مهر او
هین ازو بگریز و کم کن گفت و گو

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۴

همین که مهر و عشق رفیق نااهل، من ذهنی خودت و یا دیگران، در دل تو پدید آمد و چیزی وارد مرکزت شد، به هوش باش و از آن فرار کن و اصلاً گفت و گو، بحث و استدلال نکن که به این دلایل به این چیز احتیاج دارم. [بلکه با مهم ندانستن آن چه ذهن نشان می دهد، آن را از مرکزت خارج کن.]

نکته: ما نباید بر حسب من ذهنی که دید همانیدگی ها را دارد، استدلال کنیم که این همانیدگی یا درد خوب است و دیگری بد، پس این را نگه می دارم و آن یکی را می اندازم، زیرا همه این ها، بحث های درونی خود ما و فکر کردن بر حسب همانیدگی ها است و در واقع انقباض درونمان را نشان می دهد.

برگن از بیخش، که گر سر برزند
مر تو را و مسجدت را برگند

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۵

محبت رفیق نااهل، من ذهنی، همانیدگی‌ها و هر چیزی را که به مرکزت راه پیدا کرده، از ریشه بکن و نگذار هیچ چیزی در مرکزت باقی بماند، زیرا اگر این گیاه ویرانگر در مسجد درون تو بروید و بزرگ شود، هم خودت و هم مسجدت را از بنیان برمی‌اندازد. [به بیانی دین، ایمان، جسم و همه چیزت را خراب می‌کند.]

نکته: هر همانیدگی یک ریشه است و وقتی همه این همانیدگی‌ها جمع شوند، یک خوشه درست می‌کنند که همان من ذهنی است.

عاشقا، خَرُوبِ تو آمد کژی
همچو طفلان، سویِ کژ چون می غژی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۶

-می غژی: فعل مضارع از غژیدن، به معنی خزیدن بر شکم مانند حرکت خزندگان و اطفال

ای انسان [که می خواهی به بی نهایت خدا زنده شده و مجدداً هشیارانه با او یکی شوی] کژی و ناراستی، آوردن هر آن چه ذهن نشان می دهد به مرکز و دیدن برحسب آنها، گیاه خَرُوب [و سبب ایجاد من ذهنی تو] است. چرا هر لحظه مثل کودکان، ذهنت را به مرکزت می آوری و به سوی کژی و تخریب می خزی و برحسب همانیدگی ها و دردها می بینی؟

نکته: آوردن چیزهای ذهنی به مرکز، همان گیاه خروب ماست که بسیار بسیار بسیار، خراب کننده است.

خویش مُجرِمِ دان و مُجرِمِ گو، مترس
تا ندزدد از تو آن اُستاد، درس

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۷

خود را گنه‌کار و مجرم بدان یعنی بگو من مقصرم و دچار گناه و لغزش شده‌ام، زیرا ذهنم را به مرکزم آورده‌ام. مترس که ابروی مصنوعی و ناموس بدلی من ذهنی‌ات کوچک شود، تا آن استاد و معلم حقیقی، خداوند یا انسان زنده به زندگی مثل مولانا، چیزی از تعلیم تو نکاهد و درسش را از تو پنهان نکند.

نکته ۱: ممکن است ما بیت‌های مولانا را بخوانیم و یک چیزهایی را به صورت ذهنی بفهمیم و حالمان خوب شود، اما موضوع زنده شدن به خداوند با فهم ذهنی کار نمی‌کند. ما باید عمل کنیم، یعنی بدانیم که من ذهنی داریم. عاشق چیزهایی هستیم که در مرکزمان هستند ولی درحقیقت از جنس خدا هستیم و دوباره باید هشیارانه به او زنده شویم.

نکته ۲: ما نوکر و غلام من ذهنی خودمان هستیم، هر لحظه به او تعظیم می‌کنیم و هرچه بگویم به همان عمل می‌کنیم.

نکته ۳: بیشتر جنگ‌ها به علت ناموس بدلی من ذهنی، ایجاد شده‌است.

نکته ۴: ما باید از دنده ملامت و عدم احساس مسئولیت، بیرون بپریم و بدانیم خودمان با من ذهنی، زندگی خود را خراب کردیم.

چون بگویی: جاهلم، تعلیم ده
این چنین انصاف از ناموس به

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۸

—ناموس: خودبینی، تکبر

اگر بگویی من نمی دانم، دانش من بر حسب همانیدگی‌ها دانش نیست، من جاهل و نادانم، [ای مولانا] به من یاد
ده و علم بیاموز، این چنین اعتراف منصفانه، دربارهٔ جهل من ذهنی که فقط به فکر منافع خود می باشد، از
خودبینی و حیثیت بدلی من ذهنی، بهتر است.

از پدر آموز ای روشن جبین
ربنا گفت و، ظلمنا پیش از این

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹

-جبین: پیشانی
-ظلمنا: ستم کردیم

ای انسانی که پیشانی و چهره‌ات به واسطه فضاگشایی، روشن و نورانی است، از حضرت آدم پیاموز. او نزد خدا اعتراف کرد: «پروردگارا، ما پیش از این به خودمان ستم کرده‌ایم.» [به بیان مولانا ما نیز مانند حضرت آدم با همانیده شدن با چیزها و دیدن برحسب آنها، با ایجاد درد و کنار گذاشتن خرد زندگی، به خودمان ستم کرده‌ایم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، [با من ذهنی] به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

نه بهانه کرد و، نه تزویر ساخت
نه لَوایِ مکر و حیلَت بر فراخت

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۰

—لوا: پرچم

حضرت آدم بهانه جویی و ریاکاری نکرد و پرچم حيله و نیرنگ را برنیفراشت. در واقع او تمام توجهش را روی خودش گذاشت، مسئولیت هشیاری اش را پذیرفت، ذهنش را به مرکزش نیاورد و برحسب همانیدگی ها و من ذهنی نیندیشید.

نکته: اما ما برخلاف حضرت آدم، مدام بهانه می آوریم و می گوییم دیگران نگذاشتند ما زندگی کنیم، و همواره برحسب من ذهنی، فکر و عمل می کنیم.

باز آن ابلیس، بحث آغاز کرد
که بدم من سرخرو، کردیم زرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۱

ابلیس دوباره با خداوند شروع به بحث کرد، و گفت من بانشاط و سربلند بودم و تو مرا شرمسار و سرشکسته کردی. [ما هم در من ذهنی مانند ابلیس مسئولیت هشیاری خود را به عهده نمی‌گیریم و به خاطر از دست دادن سلامتی و وضعیت‌های خراب زندگی خودمان، به خدا شکایت می‌کنیم و او را مقصر دردهایمان می‌دانیم.]

نکته ۱: ما پیوسته چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان می‌آوریم، برحسب آن‌ها فکر و عمل می‌کنیم، در نتیجه زندگی‌مان خراب می‌شود. بعد می‌گوییم، ما مجبور هستیم و نمی‌توانیم زندگی خود را تغییر دهیم و چاره‌ای نداریم! درحقیقت هیچ‌کس ما را مجبور نکرده، این ما هستیم که خودمان را در ذهن، زندانی کرده و در جبر من‌ذهنی می‌مانیم.

نکته ۲: ما در من‌ذهنی، مرتب بی‌مراد می‌شویم و این باعث منقبض شدن ما می‌شود. ما باید بدانیم که خداوند هر لحظه در کار جدیدی است تا همانیدگی‌هایمان را به ما نشان دهد، ما باید در برابر آن‌ها فضاگشایی کنیم تا بتوانیم آن‌ها را شناسایی کرده و به زندگی وصل شویم.

رنگِ رنگِ توست، صباغِ تویی
اصلِ جرم و آفت و داغِ تویی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۲

-صباغ: رنگ‌رز

[ابلیس به خداوند و ما هم به زندگی می‌گوییم:] رنگ من همان رنگی است که تو به من زدی زیرا رنگ‌رز من تویی و دلیل اصلی گناهان، دردها و آفت‌هایی که به جانم افتاده، تو هستی. [به بیان دیگر هشیاری ما، در اثر همانیده شدن با چیزهای مختلف، رنگی شده و دیگر مرکزمان عدم نیست. ما در من ذهنی فکر می‌کنیم خداوند ما را به صورت‌های مختلف، همانیده کرده و به ما درد داده‌است. درواقع خدا را ریشه‌ی اصلی تمام گناهان و دردهای خود می‌دانیم.]

نکته ۱: ما نباید با دیدن عیب‌ها و همانندگی‌های خود، ناراحت شده و به بحث و جدل با خود یا دیگران پردازیم، بلکه ما باید با شعرهای مولانا، روی خودمان کار کنیم و مسئولیت هشیاری خود را به عهده بگیریم. ما نباید به اشتباهات گذشته خود کاری داشته باشیم و یا تقصیر و کوتاهی خود را گردن پدر، مادر و جامعه بیندازیم و بگوییم ما مجبور هستیم که در ذهن زندگی کنیم، بلکه باید بپذیریم که با من ذهنی بی‌ناظر، زندگی کرده‌ایم و این همه درد و تخریب به وجود آورده‌ایم.

نکته ۲: ما در من ذهنی، همواره برای خودمان مسئله درست می‌کنیم، ناامید می‌شویم، به خودمان و دیگران لطمه می‌زنیم، نمی‌توانیم با خانواده خود درست زندگی کنیم. ما در من ذهنی قدرت اختیار نداریم و مثل گیاه خروب، زندگی خود را نابود می‌کنیم.

هین بخوان: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي
تا نگردي جبری و، کز کم تنی

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۳

آگاه باش و همواره این را بخوان، که ابلیس به خداوند گفت: «حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم انسان‌ها را از راه راست تو منحرف می‌کنم.» تا تو با آگاه شدن از این حقیقت، در جبر من ذهنی گرفتار نشوی و با دیدن ذهنی، به راه کج مایل نگردي.

نکته: شیطان با آوردن جسم‌ها به مرکزمان، ما را همانیده می‌کند و از راه راست منحرف می‌سازد، در نتیجه ما، فضا را می‌بندیم و با دیدن از طریق عینک همانیدگی‌ها، به هرکسی که می‌رسیم، او را به واکنش وامی‌داریم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«گفت: حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم.»

[ما به‌عنوان من‌ذهنی هم خودمان را گمراه می‌کنیم و هم به هر کسی که می‌رسیم، او را به واکنش درمی‌آوریم.]

بر درخت جبر تا کی برجھی
اختیار خویش را یک سو نهی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۴

ای انسان، تا کی می خواهی از درخت جبر من ذهنی بالا بروی، تسلیم این جبر شوی و قدرت انتخاب و اراده
خود را انکار کنی و آن را نادیده بگیری؟

نکته ۱: ما در من ذهنی مدام در حال دلیل تراشی و بهانه آوردن هستیم تا از زیر بار مسئولیت دربرویم و تقصیر و کوتاهی خود را گردن دیگران بیندازیم. در امر تبدیل نیز به همین صورت عمل می کنیم و می گوئیم: «من نمی توانم بفهمم چه عیبی دارم، نمی توانم فضا را باز کنم و من ذهنی خراب کارم را کنار بگذارم.» اما حقیقت این است که ما نمی خواهیم از جبر و کاهلی من ذهنی، خارج شویم و گرنه این توانایی در ما وجود دارد.

نکته ۲: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا ما در این لحظه از قدرت انتخاب خود استفاده می کنیم یا نه، تن به جبر داده، مدام ناله و شکایت می کنیم و می گوئیم کاری از دستان بر نمی آید.

همچو آن ابلیس و ذریّات او
با خدا در جنگ و اندر گفت‌وگو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۵

-ذریّات: جمعِ ذریّه به معنی فرزند، نسل

ای انسان تو مانند ابلیس و فرزندان او، [یعنی هرکسی که فضا را می‌بندد و من ذهنی دارد] با خداوند در مجادله و بحث هستی.

نکته: هرکسی که ذهنش را به مرکزش آورده، برحسب آن فکر و عمل می‌کند، زیر سلطهٔ خشم، حسادت، ناموس و اضطرب است و درد ایجاد می‌کند و همواره شهوت چیزها را دارد و با خدا در جنگ است.

چون بُودِ اکراه با چندان خوشی
که تو در عصیان همی دامن گشی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۶

-دامن گشی: می خرامی، با تکبر راه می روی
-اکراه: کاری را به اجبار انجام دادن

تو که به عنوان من ذهنی به خودت افتخار می کنی و خوشحال و خرامان در حال پز دادن و ناز کردن هستی، به جای عدم کردن مرکز، دائماً ذهن را به مرکزت آورده و بدون هیچ توجهی به «قضا و کُن فکان» به دنبال خواسته های ذهنت می روی، بگو بینم چگونه ممکن است کسی را مجبور به کاری کنند و او خوش و خرامان باشد؟ این خوشی و شادی تو با این اجبار، با هم جمع نمی شوند.

نکته ۱: تو در عین حال که با من ذهنی مجبور به تحمل درد و رنج‌های ناشی از همانیدگی‌های مرکز هستی، به قدرت خود در من ذهنی می‌بالی و دائماً در صدد آن هستی که با بحث و جدل و قضاوت، سخن خود را به کرسی بنشانی و من ذهنی‌ات را به همه ثابت کنی؛ غافل از آن که با تن دادن به جبر و خواسته من ذهنی، خود را زیر سلطه شیطان قرار داده و با جنس خداگونگی خودت به جنگ و ستیز بر می‌خیزی.

نکته ۲: این درس‌های بزرگ برای کل بشریت سرنوشت‌ساز است. ممکن است انسان در غفلت من ذهنی، بسیار خطرناک عمل کند و تا جایی به جنگ و تخریب پردازد که خود و زمین را به سوی نابودی بکشانند، اما اگر از این ابیات درس بگیرد و ذهنش را خاموش کند، دیدش تغییر کرده و می‌تواند به خودش و دیگران کمک کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

